

تحقق آرزو

نوشته زیگموند فروید

ترجمه مهسا کرمپور

خانمها و آقایان، اجازه دارم بار دیگر مسأله‌ای را به شما یادآوری کنم که اخیراً بدان پرداختیم؟ این که زمانی که آغاز کردیم روشمان را به کار بندیم، چگونه توانستیم بر تحریف در رویاهای (dreams) in (distortion) فایق آییم، این که چگونه اندیشیدیم می‌توانیم با کنار گذاشتن آن آغاز کنیم و اولین اطلاعات قطعی و مسلّم خود را درباره سرشت ذاتی رویاهای از رویاهای کودکان اخذ کنیم؟ این که سپس چگونه درحالی که مسلّم به آموخته‌هایمان از این کندیوکاو بودیم، مستقیماً به تحریف رویا (dream-distortion) پرداختیم و امیدوارم گام به گام بر آن فایق شده باشیم؟ در هر حال ملزم هستیم بپذیریم که چیزهایی که از یک مسیر کشف کرده‌ایم، کاملاً منطبق بر آنهایی نیستند که از مسیر دیگر به دست آمده‌اند. این وظیفه ماست که دو مجموعه از یافته‌هایمان را کنار همدیگر قرار دهیم و با یکدیگر سازگارشان کنیم.

از این دو منبع دریافتیم که کارکرد رویا (dream-work) اصولاً متضمن تغییر شکل افکار به تجربه‌ای توهّمی است. چگونگی رخ دادن چنین امری خود به اندازه کافی اسرارآمیز است. اما این مسأله، مشکل روانشناسی عمومی است، که در اینجا دقیقاً مدّ نظر ما نیست. از رویاهای کودکان آموختیم که هدف کارکرد رویا آن است که به کمک تحقق آرزو از محرکی ذهنی خلاصی یابد، که همان خواب ناراحت‌کننده است. مادام که دریابیم چگونه رویاهای تحریف شده را تعبیر و تفسیر کنیم، قادر نبودیم چیزهایی از این قبیل درباره‌شان بگوییم. اما از آغاز انتظارمان این بود که باید بتوانیم رویاهای تحریف‌شده را در همان پرتو رویاهای کودکان بنگریم. نخستین گواه بر چنین انتظاری با کشف این واقعیت بر ما عیان گشت که تمام رویاهای کودکان و با همان مواد و مصالح کودکانه کار می‌کنند، با همان تکانه‌ها (impulses) و سازوکارهای ذهنی کودکانه. اکنون که معتقدیم به امر تحریف رویا واقف گشته‌ایم باید در پی این پرسش برویم که آیا بینشی که رویاهای را تحقق آرزو می‌داند، در مورد رویاهای تحریف‌شده نیز صدق می‌کند. اندک زمانی پیش، مجموعه‌ای از رویاهای را تعبیر و تفسیر کردیم اما مسأله تحقق آرزو را کاملاً از شرح خود حذف کردیم و کنار گذاشتیم. من اطمینان دارم که شما به طور مکرر برانگیخته می‌شوید که از خود بپرسید: «اما تحقق آرزو کجاست؟ — چیزی که بناست هدف و مقصود کارکرد رویا باشد.» این پرسش، پرسشی مهم است زیرا پرسشی است که ناقدان معمولی ما آن را مطرح می‌سازند. همان‌طور که می‌دانید آدمیان گرایشی ذاتی دارند که از پذیرش امور بدیع و تازه فکری سر باز زنند، یکی از راههایی که طی آن چنین تمایلی آشکار می‌شود، فروکاهیدن بلاواسطه امر تازه و بدیع به کوچکترین اجزای آن است، آن هم در صورت امکان با خلاصه کردن آن به تکیه کلامی جمع و جور. «تحقق آرزو» بدل به تکیه کلام نظریه جدید رویاهای شده است. آدم معمولی می‌پرسد «تحقق آرزو کجاست؟» و از آنجا که شنیده است رویاهای تحقق آرزوها هستند، در خود عمل طرح سوءال بلافاصله به پرسش پاسخی منفی می‌دهد. او بی‌درنگ به تجارب بی‌شمار شخص خودش با رویاهای می‌اندیشد، که در این تجارب رویا با انواع احساسات — از احساسات ناخوشایند گرفته تا اضطراب شدید — همراه است. بنابراین گفته‌های نظریه رویاهای مربوط به روانکاوی به نظر او کاملاً غیرممکن می‌آید. ما از این بابت مشکلی نداریم که پاسخ دهیم که در رویاهای تحریف‌شده، تحقق آرزو نمی‌تواند هویدا باشد، بلکه باید در پی آن بود. بنابراین نمی‌توان آن را نشان داد مادام که رویا تعبیر و تفسیر شود. همچنین می‌دانیم که آرزوهای موجود در این رویاهای تحریف‌شده، آرزوهایی منع شده‌اند — که سانسور آنها را رد کرده است — که وجودشان دقیقاً علّت تحریف رویا و سبب مداخله سانسور رویاست. اما دشوار است به ناقد معمولی بفهمانیم که پیش از آن که رویا تعبیر و تفسیر گردد نمی‌توان در باب تحقق آرزوی مستتر در آن تحقیق کرد. او مدام این موضوع را به دست فراموشی خواهد سپرد. ردّ نظریه تحقق آرزو از جانب او عملاً چیزی نیست جز پیامدی از سانسور رویا که جایگزینی است برای ردّ آرزو — رویاهای (dream-wishes) سانسور شده و شاخه‌ای است از آن.

البته، ما نیز خود حس می‌کنیم لازم است برای خود شرح دهیم که چرا رویاهایی با مضامین ناراحت‌کننده تعدادشان آن‌قدر زیاد است و خصوصاً چرا رویاهای اضطراب‌آور (anxiety-dreams) وجود دارند؟ در اینجا برای نخستین بار با مسأله حالات (affects) در رویاهای مواجه می‌شویم؛ ممکن است برای شرح چنین چیزی لازم باشد رساله‌ای به آن اختصاص داد، اما متأسفانه نمی‌توانیم در اینجا بدان بپردازیم. اگر رویاهای تحقق آرزوها باشند، وجود احساسات ناراحت‌کننده

می‌بایست در آنها ناممکن باشد؛ ممکن است در اینجا به نظر آید که حق با ناقدان معمولی است. اما باید سه نوع پیچیدگی را در نظر داشت که [این ناقدان] به آنها نیندیشیده‌اند.

اولاً، ممکن است کارکرد رویا موفق به خلق تحقق آرزو به طور کامل نشده باشد؛ بنابراین قسمتی از این حالات ناراحت‌کننده در اجزای اندیشگون رویا (dream-thoughts) در رویای آشکار (۲) (manifest dream) باقی مانده است. در این حالت، تجزیه و تحلیل می‌بایست نشان دهند که این اجزای اندیشگون رویا، از رویایی که با آنها ساخته شده است به مراتب ناراحت‌کننده‌ترند. تا به این حد را همواره می‌توان به اثبات رساند. اگر چنین باشد، باید بپذیریم که کارکرد رویا بیشتر از رویای نوشیدن به هدف خود نرسیده است، رویایی که برای پاسخ به محرک تشنگی شکل گرفته و موفق به رفع عطش تشنگی شده است. [ص ۱۶۵] رویا بین تشنه می‌ماند و ناگزیر است بیدار شود تا آب بنوشد. به هر شکل چنین رویایی، رویای اصیلی است و از تمام آنچه که طبیعت اصلی رویا را شکل می‌دهد چیزی کم ندارد. فقط می‌توانیم بگوییم 'ut desint vires tamen est I laudana voluntas'

(گرچه نیرو کم است، اراده درخور ستایش است.) دست کم این نیت، که به روشنی قابل درک است، با ارزش است. چنین نمونه‌هایی از برآورده نشدن نادر نیستند. این حقیقت به چنین امری کمک می‌کند که برای کارکرد رویا تغییر معنای حالات رویا بسیار دشوارتر از تغییر محتوای آن است. گاهی حالات بی‌اندازه پایدارند. آنچه سپس رخ می‌دهد این است که کارکرد رویا محتوای ناراحت‌کننده اجزای اندیشگون رویا را به تحقق آرزو بدل می‌سازد، درحالی‌که حالت ناراحت‌کننده بدون تغییر باقی می‌ماند. در رویاهایی از این نوع، حالت کاملاً با محتوا همخوانی ندارد و ناقدان می‌توانند بگویند که رویاها چنان از تحقق آرزو بودن به دورند که رویایی با محتوای بی‌ضرر می‌تواند چنان رویایی ناراحت‌کننده احساس شود. می‌توانیم برای پاسخ به این اظهار نظر سخیفانه، چنین بگوییم که مشخصاً در چنین رویایی است که هدف تحقق بخشیدن به آرزو که از آن کارکرد رویا است به روشنترین شکل عیان می‌شود، چرا که این رویاها جدای از دیگر رویاهایند. خطا از آنجا به وجود می‌آید که کسانی که با روان‌رنجوری (neuroses) ناآشنا نیستند، پیوند بین محتوا و حالت را آنچنان نزدیک می‌پندارند که ناگزیر نمی‌توانند تصور کنند که محتوا تغییر باید بدون آن که تجلی حالت، که وابسته به آن است، به طور همزمان تغییر کند. دومین عامل که بسیار مهم‌تر و گسترده‌تر است، اما باز هم فرد معمولی به طور برابر آن را نادیده می‌گیرد از این قرار است. تردیدی نیست که تحقق آرزو باید خوشی به همراه آورد. اما این پرسش مطرح می‌شود که «برای چه کسی؟» البته، برای کسی که آن آرزو را دارد. اما، همان‌طور که می‌دانیم رابطه فرد رویایی با آرزوهایش رابطه‌ای کاملاً خاص است. او منکر آنهاست و آنها را سانسور می‌کند؛ سخن کوتاه او آنها را دوست ندارد. بنابراین نه فقط تحقق این آرزوها هیچ خوشی‌ای به او نمی‌دهند، بلکه درست عکس آن است؛ و تجربه نشان می‌دهد که این تضاد به شکل اضطراب بروز می‌کند، واقعیتی که هنوز جا برای تبیین دارد. بنابراین نسبت رویایی با آرزوهایش در رویا را فقط می‌توان با ترکیبی از دو آدم مجزاً قیاس کرد که نوعی عامل نیرومند مشترک آنها را به هم پیوند داده است. به جای بسط دادن این موضوع حکایت‌آشنایی را به خاطراتان می‌آورم که در آن تکرار همین وضعیت را درمی‌یابید. پری مهربانی به زن و شوهری فقیر قول می‌دهد سه آرزوی اولشان را برآورده کند. آنها شاد می‌شوند و تصمیم می‌گیرند به دقت سه آرزوی خود را انتخاب کنند. اما بوی سوسپسهای که در کلبه همسایه سرخ می‌شوند زن را چنان تحریک می‌کند که دو سوسپس آرزو کند. [سوسپسها] در یک آن ظاهر می‌شوند و این نخستین تحقق آرزو است. اما مرد خشمگین می‌شود و حین خشم خود آرزو می‌کند سوسپسها روی دماغ زنش آویخته شوند. چنین چیزی هم اتفاق می‌افتد؛ و سوسپسها از جای جدیدشان جدا نمی‌شوند. این دومین تحقق آرزو است؛ اما آرزو، آرزوی مرد است و تحقق آن برای زن او کاملاً ناخوشایند است. شما خود بقیه داستان را می‌دانید. از آنجا که آن دو یعنی زن و شوهر در حقیقت یکی‌اند، سومین آرزو به ناچار این است که سوسپسها می‌بایست از دماغ زن جدا شوند. ممکن است این افسانه در موارد دیگر مورد استفاده قرار گیرد؛ اما در اینجا فقط برای روشن ساختن این امکان به کار می‌رود که چنانچه دو آدم با یکدیگر هم‌رأی نباشند تحقق آرزویی از یکی از آنها می‌تواند برای دیگری ناخشنودی به همراه آورد.

اینک برایمان دشوار نخواهد بود که به فهمی باز هم بهتر از رویاهای اضطراب‌آور برسیم. ما نکته دیگری را متذکر می‌شویم و سپس تصمیم می‌گیریم فرضیه‌ای را بپذیریم که به نفع چیزی است که درباره آن باید بسیار سخن گفت. این نکته از این قرار است که رویای اضطراب‌آور اغلب دارای محتوایی به کلی تحریف نشده است، محتوایی که به اصطلاح از چنگ سانسور گریخته است. رویای اضطراب‌آور، اغلب تحقق نامستور آرزویی است — البته نه آرزویی پذیرفتنی، بلکه آرزویی انکار شده. ظهور اضطراب جای سانسور را می‌گیرد. در حالی که درباره رویای کودکانه می‌توانیم بگوییم که چنین رویایی تحقق آشکار آرزویی مجاز است و در باره رویای تحریف‌شده معمولی می‌توانیم بگوییم که چنین رویایی تحقق

نامستور آرزویی سرکوب شده است. یگانه فرمول مناسب برای روعیای اضطراب آور این است که چنین روعیایی تحقق آشکار آرزویی سرکوب شده است. اضطراب نشانه‌ای است از این که آرزوی سرکوب شده، خود را به شکلی نیرومندتر از سانسور نمایانده و این که به رغم سانسور به آرزویش تحقق بخشیده یا در حال تحقق بخشیدن به آن است. آنچه ما درک می‌کنیم این است که آنچه برای [آرزوی سرکوب شده] تحقق روعیا است فقط می‌تواند برای ما — که طرفدار سانسور هستیم — موجب احساسات ناراحت کننده و همچنین احتراز از آرزو گردد. اگر این گونه می‌پسندید، اضطرابی که در روعیا ظهور می‌کند اضطرابی است به شدت آرزوهایی که در حالت عادی نادیده گرفته می‌شوند. این را که چرا چنین احترازی به شکل اضطراب ظهور می‌کند نمی‌توان از بررسی روعیاها به تنهایی فهمید. اضطراب را باید به وضوح در جای دیگری بررسی کرد.

ممکن است گمان کنیم آنچه درباره روعیاهای اضطراب آور تحریف نشده صدق می‌کند برای آن دسته از روعیاهای اضطراب آوری که تا اندازه‌ای تحریف شده‌اند نیز به کار می‌رود، که در آنها احساسات ناراحت کننده محتملاً با نزدیک شدن به اضطراب تناظر دارند. روعیاهای اضطراب آور بنا به قاعده همچنین روعیاهایی بیدارکننده‌اند. ما معمولاً از خواب می‌پریم پیش از آن که آرزوی سرکوب شده در روعیا به رغم سانسور به طور کامل متحقق گردد. در چنین حالتی کارکرد روعیا شکست خورده است، اما سرشت فطری‌اش با این عمل تغییر نمی‌کند. ما روعیاها را با نگهبان شب یا محافظ خواب مقایسه می‌کنیم، کسی که می‌کوشد از آشفتگی خوابان جلوگیری کند. [ص ۱۶۵] نگهبان شب نیز ممکن است به جایی برسد که آدم خوابیده را بیدار کند و این در حالی است که احساس کند او به تنهایی ضعیفتر از آن است که از پس خطر برآید. با این همه ما گاهی حتی وقتی که روعیا مخاطره آمیز است و آهسته آهسته به اضطراب بدل می‌شود، موفق می‌شویم به خوابان ادامه دهیم. در خواب به خود می‌گوییم «دست آخر این فقط روعیا است» و به خواب ادامه می‌دهیم. چه وقت اتفاق می‌افتد که آرزو در روعیا در موقعیتی قرار گیرد که بر سانسور چیره گردد؟ ممکن است شرط لازم برای چنین امری با آرزو در روعیا و یا به طور برابر با سانسور روعیا تحقق یابد. ممکن است آرزو به دلیلی نامعلوم در برخی مواقع بیش از اندازه قدرتمند باشد، اما این احساس به وجود می‌آید که اغلب، رفتار سانسور روعیاست که مسبب این جابه‌جایی قوت‌های نسبی آنهاست. پیش از این دیدیم [ص ۱۷۶] که سانسور در هر مورد خاص با شدتی متغیر عمل می‌کند. بدین معنا که با هر عنصری از روعیا با درجات متفاوت از جدیت رفتار می‌کند. اینک می‌توانیم فرضیه دیگری را بدین منظور بیفزاییم که سانسور عموماً بسیار متغیر است و همیشه سختگیری یکسانی را نسبت به همان عنصر ناخوشایند اعمال نمی‌کند. اگر وضعیت به شکلی ظاهر شود که در برخی مواقع سانسور خود را در برابر آرزو — روعیایی که سانسور را با موقعیت غیرمترقبه‌ای روبه‌رو می‌کند ناتوان حس کند، به جای تحریف، از آخرین ترفند باقیمانده استفاده می‌کند و وضعیت خواب را بر هم می‌زند و در همان حال اضطراب به وجود می‌آورد.

در این حال ما باز با شگفتی روبه‌رو هستیم که چرا هنوز اطلاعات چندانی از دلیل این موضوع نداریم که چرا آرزوهای سرکوب شده ضرور دقیقاً در شب فعال می‌شوند و ما را در حین خوابان آشفته می‌سازند. تقریباً مسلم است که پاسخ، به برخی فرضیه‌هایی بستگی دارد که به سرشت وضعیت خواب بازمی‌گردند. به هنگام روز وزن سنگین سانسور روی این آرزوها می‌افتد و بنا به قاعده، این امر را برای آنها ناممکن می‌سازد که خود را به هر شکلی بروز دهند. در شب این سانسور، مانند تمامی علقه‌های دیگر زندگی ذهنی، احتمالاً به نفع یگانه آرزو که همان خوابیدن باشد، کنار می‌کشند یا دست کم به میزان زیادی تقلیل می‌یابند. آرزوهای منع شده باید برای دوباره فعال شدن خود در شب از این کاهش سانسور در شب هنگام سپاسگزار باشند. برخی بیماران روان رنجور وجود دارند که قادر نیستند بخوابند و به ما قبولانده‌اند که بی‌خوابی‌شان در اصل امری عمدی است. این بیماران جرأت ندارند بخوابند زیرا از روعیاهایشان می‌ترسند — ترسی که از نتایج تضعیف سانسور است. در هر حال به سادگی خواهید دید که به رغم این امر، پس کشیدن سانسور به معنای هیچ گونه بی‌قیدی فاحشی نیست. وضعیت خواب قدرتهای انگیزشی ما را فلج می‌سازد. اگر مقاصد شرورانه ما برانگیخته شوند، دست آخر نمی‌توانند کاری کنند مگر آن که دقیقاً مسبب روعیایی شوند که از دیدگاه عملی بی‌خطر است. همین ملاحظه تسکین بخش است که بنیان گفته کاملاً معقول کسی است که به خواب فرو رفته است. البته واقعیت این است که در شب گفته می‌شود اما قسمتی از حیات روعیا را شکل نمی‌دهد: «دست آخر این فقط روعیاست. پس بگذار آن را به حال خود گذاریم و بگذار به خواب خود ادامه دهیم.»

اگر در سومین مورد شما ایده ما را به یاد آورید که روعیایی که با آرزوهای خودش می‌جنگد می‌بایست با دو آدم جداگانه که از برخی جهات کاملاً به یکدیگر مرتبط‌اند مقایسه شوند، امکان دیگری را درک خواهید کرد. زیرا امکانی وجود دارد که تحقق آرزو می‌تواند منجر به چیزی بسی بعید از خوشی گردد — یعنی مجازات. در اینجا بار دیگر می‌توانیم حکایت

سه آرزو را به عنوان مثال به کار بریم. سوسیسه‌های سرخ‌شده در بشقاب، تحقق مستقیم آرزوی شخص اول یعنی زن بود. سوسیسه‌های روی دماغ زن، تحقق آرزوی شخص دوم یعنی مرد بود، اما در عین حال مجازاتی بود برای آرزوی احمقانه زن. (در روان‌رنجوری انگیزه آرزوی سوم، آرزوی پابرجا در حکایت را خواهیم فهمید.) رفتارهای مجازات‌کننده بسیاری از این دست در زندگی ذهنی انسانها وجود دارند که بسیار قدرتمندند، و ممکن است این رفتارها را مسبب برخی از رویاهای ناراحت‌کننده بدانیم. اینک شاید بگویید که به این‌گونه چیزی از مقوله تحقق آرزوی مشهور باقی نمی‌ماند. اما اگر دقیق‌تر بنگرید خواهید پذیرفت که در اشتباهید. در برابر این چیزهای چندگانه‌ای که رویاها می‌توانند باشند (که بعداً متذکر خواهم شد) بر طبق بسیاری از قدرتهایی که عملاً موجودند، راه‌حل‌های ما یعنی تحقق آرزو و تحقق اضطراب و تحقق مجازات، راه‌حل‌هایی بسیار محدودند. می‌توانیم اضافه کنیم که اضطراب نقطه مقابل آرزوست، در تداعی این تضادها به شکلی خاص به یکدیگر نزدیک‌اند و در ناخودآگاه با همدیگر متحدند. [ص ۲۱۳ F.F.] و باز می‌توان افزود که مجازات تحقق آرزو نیز هست، تحقق آرزوی فردی دیگر، یعنی فرد سانسورکننده.

پس در مجموع، من با اعتراض شما به نظریه تحقق آرزو هیچ مصالحه‌ای نکرده‌ام. گرچه این وظیفه ماست که قادر باشیم تحقق آرزو را در هر رویای تحریف‌شده‌ای که ممکن باشد به آن برخوردیم نشان دهیم، و قطعاً از زیر این وظیفه شانه خالی نخواهیم کرد. اجازه دهید به رویای سه بلیط تئاتر به قیمت یک و نیم فلورین بازگردیم [ص ۱۵۳ و ۱۷۲] که قبلاً آن را تعبیر و تفسیر کردیم؛ رویایی که از آن بسیار آموختیم. امیدوارم شما هنوز آن را به خاطر داشته باشید. خانمی — که شوهرش در طول روز به او گفته که دوستش الیزه که سه ماه از او کوچکتر است نامزد کرده — خواب می‌بیند که با شوهرش در تئاتر است. یک سمت لژ تقریباً خالی است. شوهر خانم به او می‌گوید که الیزه و نامزدش هم تمایل داشته‌اند به تئاتر بیایند اما نتوانسته‌اند، فقط به این دلیل که صندلیهای بد جایی نصیبشان شده — سه صندلی به قیمت یک و نیم فلورین. خانم فکر می‌کند که اگر آنها می‌آمدند خیلی اذیت نمی‌شدند. ما درمی‌یابیم که اجزای اندیشگون رویا (dream-thoughts) به خشم خانم از ازدواج بسیار زود هنگام و به نارضایتی او از شوهرش مرتبط‌اند. ممکن است کنجکاو باشیم به کشف این که چگونه این افکار تیره و تار به شکل تحقق آرزویی بدل شده‌اند که ردّ پایی از آن را می‌بایست در محتوای آشکار رویا یافت. پیش از این می‌دانستیم که جزء «خیلی زود، با عجله» را سانسور از رویا حذف کرده است [ص ۱۷۲] لژ خالی به این امر اشاره می‌کند. اینک به کمک سمبولیسمی که با آن آشنا گشتیم، «سه جا به قیمت یک و نیم فلورین» اسرارآمیز برایمان مفهوم‌تر می‌شود. «۳» در واقع به معنای یک مرد [یا شوهر] است و عنصر آشکار را به سهولت می‌توان ترجمه کرد: «خرید شوهر با جهیزیه زن.» (من می‌توانستم با جهیزیه‌ام شوهری ده برابر بهتر خریداری کنم.) «ازدواج کردن» به روشنی جایگزین «رفتن به تئاتر» شده است. «گرفتن زود هنگام بلیط تئاتر» بی‌شک جایگزینی فوری برای «ازدواج زود هنگام» است. به هر تعبیر این جایگزینی عملکرد تحقق آرزو است. رویایی ما قبلاً به اندازه روزی که خبر نامزدی دوستش را شنیده از ازدواج زود هنگامش ناراحت نبوده است. او زمانی از ازدواج خود خرسند بوده و به خاطر آن خود را ممتازتر از دوست خود می‌پنداشته است. مشهور است که دختران ساده‌اندیش پس از نامزد کردن اغلب ابراز خرسندی و شادمانی می‌کنند؛ شادی از این که به زودی می‌توانند به تئاتر و به تمامی نمایشنامه‌هایی بروند که تاکنون برایشان ممنوع بوده است و به زودی اجازه می‌یابند همه چیز را ببینند. بی‌شک باید به لذت دیدن یا کنجکاوای که در اینجا نمایان می‌شود به عنوان تمایلی جنسی برای تماشا‌بارگی (scopophilia) نگاه کرد که معطوف به ماجراهای جنسی و خصوصاً متوجه والدین دختر است، و بنابراین به انگیزه قدرتمندی بدل می‌شود برای این که دختران را وادار به ازدواج زود هنگام کند. بر همین سیاق، رفتن به تئاتر به شیوه‌ای تمثیلی جایگزین آشکار ازدواج کردن می‌شود. بنابراین رویایی در خشم آنی خود از ازدواج زود هنگامش به یاد وقتی می‌افتد که این ازدواج زود هنگام تحقق آرزویی بوده است، زیرا تماشا‌بارگی او ارضا شده و با راهنمایی این تکانه آرزومندانه قدیمی، رفتن به تئاتر را جایگزین ازدواج می‌کند.

نمی‌توان مرا متهم ساخت که مخصوصاً ساده‌ترین مثالها را به عنوان گواهی برای تحقق آرزوی پنهان انتخاب کرده‌ام. این روش می‌توانست در مورد دیگر رویاهای تحریف‌شده نیز به همین شکل باشد. من هم‌اکنون نمی‌توانم این موضوع را برای شما اثبات کنم و فقط اعتقاد خود را بیان می‌کنم که این روش همیشه می‌تواند به شکل موفقیت‌آمیزی به انجام رسد. با این همه در این نکته نظری اندکی بیشتر درنگ می‌کنم. تجربه به من آموخته که [نظریه تحقق آرزو] در کل نظریه رویاها در معرض بیشترین حملات است و سوء تفاهمها و تضادهای بسیاری از آن منبعث شده‌اند. جدای از این ممکن است شما تحت تأثیر این امر باشید که پیش از این از بخشی از ادعایم صرف‌نظر کردم که می‌گوید رویای آرزوی تحقق یافته و یا چیزی خلاف آن، یا اضطراب و یا مجازاتی تحقق یافته است؛ و ممکن است بیندیشید که این فرصت، فرصتی است برای

آن که مرا مجبور به تعدیلهای بیشتری کنید. از این گذشته من به سبب این امر سرزنش شده‌ام که نکاتی را که به نظر خودم بدیی می‌آیند، به شیوه‌ای بسیار موجز و در نتیجه متقاعدکننده مطرح کرده‌ام.

هنگامی که کسی ما را تا [مرحله] تعبیر و تفسیر رویایها همراهی کرده باشد و تمامی چیزهایی را که تا اینجا در مورد این موضوع مطرح شده پذیرفته باشد، اغلب اتفاق می‌افتد که در مورد تحقق آرزو دچار تردید شود و بگوید: «گیریم که رویایها همواره معنادارند، و این که آن معنا با روشهای روانکاوانه کشف می‌شود، [اما] چرا آن معنا برخلاف تمامی شواهد بدون انعطاف به زور در فرمول تحقق آرزو گنجانده می‌شود؟ چرا نباید معنای این اندیشه‌های شبانه مانند معنای اندیشه‌های روزانه انواع بسیاری داشته باشد؟ بدین معنا که چرا رویا که زمانی با تحقق آرزو متناظر است، نباید زمانی دیگر همان‌طور که خود شما گفته‌اید با چیزی ضد آن یا ترسی تحقق یافته و زمانی با تجلی قصد و نیتی یا خطاری یا تأملی که مبتنی بر «طرفداری» و «ضدیت» است یا سرزنش یا عذاب وجدان یا کوشش برای آماده ساختن امری و جز آن مربوط باشد؟ چرا رویا دیدن همواره باید آرزو باشد یا در نهایت ضد آن؟

ممکن است فکر کنید اختلاف نظر درباره این موضوع اهمیت ندارد اگر کسی با سایر موارد موافق باشد. ممکن است بگویید برای ما کافی است کشف کنیم معنای رویایها و راه بازشناسی آن چیست؛ این که به نظر آید که ما این معنا را به شکلی بسیار محدود تعریف کرده‌ایم اهمیت کمتری دارد. اما چنین نیست. کج فهمی این موضوع اساس یافته‌هایمان را درباره رویایها متأثر می‌سازد و ارزش آنها را برای فهم روان‌رنجوری به مخاطره می‌افکند. افزون بر این، مصالحه‌ای از این دست — چیزی که گمان رود در زندگی مالی امری «بجا» است — نه تنها جاییش در امور علمی نیست بلکه زیانبخش است. نخستین پاسخ من به این پرسش که چرا رویایها نباید به شکل مذکور دارای معناهای گوناگون باشند در مواردی از این قبیل همان پاسخ همیشگی است: «من نمی‌دانم چرا [روایها نباید معناهای دیگری داشته باشند.] من اعتراضی به این امر ندارم. تا آنجا که به من مربوط است می‌تواند این گونه باشد. در سر راه این دیدگاه موجه‌تر و گسترده‌تر از رویایها فقط یک نکته وجود دارد و آن هم این که در واقعیت چنین نیست.» دومین پاسخ من می‌تواند این باشد که این فرضیه که رویایها به مجموعه‌ای از شیوه‌های فکر کردن و عملیات عقلانی مرتبط‌اند، برای من شخصاً امری دور از ذهن نمی‌نماید. یک بار در یکی از شرح‌حالیهای مریضانم رویایی را گزارش دادم که طی سه شب متوالی تکرار و سپس متوقف شده بود. من این اتفاق را با این واقعیت شرح دادم که این رویا به یک نیت مرتبط بوده است، و پس از تحقق نیت تکرار آن لزومی نداشته است. سپس رویایی را منتشر کردم که یک اقرار بود. پس چگونه می‌توانم خود را نفی کنم و ادعا کنم که رویایها هرگز چیزی نبوده‌اند به جز آرزویی تحقق یافته؟

من این کار را می‌کنم زیرا نمی‌خواهم اجازه دهم سوء تعبیر سخفیانه‌ای بتواند ما را از رسیدن به ثمرات تلاشهایمان بازدارد — سوء تعبیری که رویا را با اجزای اندیشگون رویای نهان اشتباه می‌گیرد و به اولی چیزی را نسبت می‌دهد که فقط در مورد دوم کاربرد دارد. زیرا کاملاً درست است بگوییم که هر چیزی که پیش از این برشمردید می‌تواند به جای رویا بنشیند و آن را بازنمایی کند — نیت، هشدار، تأمل، آمادگی، کوششی برای حل مسئله، و جز آن. اما چنانچه به درستی بنگرید، خواهید دید که تمامی اینها فقط شامل حال اجزای اندیشگون رویای نهان می‌شود، اجزائی که به رویا بدل شده‌اند. از تعبیر و تفسیرهای رویا می‌توان دریافت که اندیشه‌ورزی ناخودآگاه مردم متوجه این نیتها، آمادگیها، تأملات و جز آنهاست؛ چیزهایی که سپس کارکرد رویایها را از آنها می‌سازد. چنانچه در این لحظه شما به کارکرد رویا علاقه‌مند نباشید بلکه به میزان زیاد به فعالیت فکری ناخودآگاه مردم علاقه‌مند باشید، کارکرد رویا را حذف می‌کنید و در مورد رویا چیزی را اظهار می‌کنید که در عمل کاملاً صحیح است — این که رویا به هشدار، نیت و جز آن مربوط است. چیزی که اغلب در فعالیت روانکاوانه رخ می‌دهد این است که کوششهای ما عمدتاً به نادیده گرفتن شکل رویا و قرار دادن اندیشه‌های پنهان در پس زمینه، به رغم آن شکل، معطوف‌اند. اندیشه‌های پنهانی که رویایها از آنها ساخته می‌شوند. بنابراین به طور کاملاً اتفاقی ما از بررسی اجزای اندیشگون رویای پنهان می‌آموزیم که تمامی این عملکردهای ذهنی بسیار پیچیده‌ای را که نام بردیم می‌توانند به شکل ناخودآگاهی رخ دهند — دستاوردی که همان قدر که بغرنج و گیج‌کننده است، حیرت‌انگیز هم هست.

با توجه به آنچه گذشت شما فقط تا به آنجا در راه صحیح گام برمی‌دارید که به روشنی واقف باشید که از نوع خلاصه‌شده‌ای از بیان استفاده کرده‌اید و تا آنجا که باور نداشته باشید امری چند بُعدی‌ای که شرح می‌دهید باید به سرشت ذاتی رویایها مرتبط شود. هنگامی که از «روایی» سخن می‌گویید باید یا مقصودتان رویای آشکار باشد — که محصول کارکرد رویا، یا حداکثر همان خود کارکرد رویا نیز هست — یعنی همان فرایند روانی‌ای که رویای آشکار را از اجزای اندیشگون پنهان شکل می‌دهد. هر استفاده دیگر از این واژه به منزله خلط کردن ایده‌هاست و فقط می‌تواند

سرانجام بدی داشته باشد. اگر درباره اندیشه‌های پنهان در پس روءیاها گزاره‌ای صادر می‌کنید، این کار را با صراحت و دقت انجام دهید و مسأله روءیاها را با شیوه شلخته سخن گفتن تیره و تار نسازید. اجزای اندیشگون روءیای پنهان مصالحی‌اند که کارکرد روءیا آنها را به شکل روءیای آشکار تغییر شکل می‌دهد. چرا باید بخواهید که مصالح را با فعالیتی که آنها را شکل می‌دهد خلط کنید. اگر چنین کنید امتیازی بر کسانی نخواهید داشت که فقط محصول فعالیت را می‌شناسند و نمی‌توانند تبیین کنند که این محصول از کجا آمده یا چگونه ساخته شده است.

یگانه موضوع پر اهمیت در باره روءیاها، کارکرد روءیایی است که مصالح اندیشه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ما هیچ حقی نداریم که در نظریه‌مان از آن چشم‌پوشیم، حتی اگر در وضعیتهای عملی خاص بتوانیم آن را به کنار بگذاریم. علاوه بر این مشاهدات تحلیلی نشان می‌دهند که کارکرد روءیا هرگز خود را به ترجمه این افکار به شکل بیانی کهن یا واپس‌گرایانه که برایتان آشناست محدود نمی‌کند. افزون بر این، کارکرد روءیا معمولاً بر چیز دیگری چنگ می‌اندازد که بخشی از اندیشه‌های پنهان روز قبل نیست، بلکه نیروی محرک اصلی برای برساختن آن روءیاست. این ضمیمه حیاتی به شیوه‌ای برابر آرزوی ناخودآگاهی است که برای تحقق آن محتوای روءیا شکل نو خود را بروز می‌دهد. پس روءیا می‌تواند هر چیزی باشد مادام که شما فقط افکاری را که این روءیا می‌نمایند به حساب آورید — هشدار، نیت، آمادگی و جز آن؛ اما همچنین روءیا همیشه تحقق آرزویی ناخودآگاه است و چنانچه شما آن را به عنوان محصول کارکرد روءیا در نظر بگیرید، چیزی بیش از این نیست. بنابراین روءیا هرگز فقط نیت یا هشدار نیست، بلکه همواره نیت و جز آن است که به کمک آرزویی ناخودآگاه به شیوه کهن اندیشه ترجمه شده است و تغییر شکل یافته تا آن آرزو را تحقق بخشد. یک خصیصه یعنی تحقق آرزو عنصر تغییرناپذیر است. خصیصه دیگر می‌تواند تغییر کند، که بار دیگر می‌تواند آرزویی باشد که در این حالت، روءیا — به کمک آرزویی ناخودآگاه — آرزوی پنهان روز پیش را به عنوان چیزی تحقق یافته بازنمون خواهد کرد.

من می‌توانم تمامی این جریان را به روشنی بفهمم، اما نمی‌توانم بگویم که آیا توانسته‌ام آن را به همین شکل به شما تفهیم کنم. همچنین در اثبات آن برای شما دچار مشکل هستم. این کار بدون تحلیل دقیق شمار بسیار زیادی روءیا ممکن نیست و از سوی دیگر این نکته را که در دیدگاهمان درباره روءیا مهمترین و انتقادیترین است نمی‌توان به شکلی قانع‌کننده بدون رجوع به آنچه از این پس می‌آید باز نمود. ناممکن است این‌گونه فرض کنیم که چون همه چیزها کاملاً به هم مرتبط‌اند، آدمی بتواند عمیقاً در سرشت چیزی غور کند بی‌آن‌که خود در چیزی دیگر که سرشت مشابه دارد تفحص کرده باشد. از آنجا که ما هنوز درباره نزدیکترین خویشاوندان روءیاها یعنی نشانه‌های روان‌رنجوری هیچ نمی‌دانیم، باید بار دیگر از رسیدن به همین نقطه‌ای که در آن هستیم خشنود باشیم. من فقط برای شما مثال روشن‌کننده دیگری می‌آورم و بررسیهای دیگری را پیش رویتان می‌گذارم.

اجازه دهید بار دیگر به روءیایی بپردازیم که اغلب به آن رجوع کرده‌ایم: روءیای سه بلیط تئاتر به قیمت یک و نیم فلورین. می‌توانم به شما اطمینان دهم که من اصلاً این مثال را بی‌هیچ نظر خاصی انتخاب کرده‌ام. شما اجزای اندیشگون روءیای پنهان را می‌شناسید: خشم از تعجیل در ازدواج که هنگامی سر برآورد که آن خانم خبردار شد دوستش اخیراً نامزد کرده است شوهرش را کم‌ارج شمرد و برایش این فکر پیش آمد که اگر دست نگاه داشته بود می‌توانست شوهر بهتری بیابد. ما قبلاً از آرزویی که از این اندیشه‌ها روءیا ساخت اطلاع داریم که همین میل به نگاه کردن و توانایی به تئاتر رفتن است که به احتمال زیاد نتیجه‌ای فرعی از کنجکاو دیرینه زن برای این است که سرانجام کشف کند وقتی کسی ازدواج می‌کند واقعاً چه اتفاقی می‌افتد. همان‌طور که می‌دانیم این کنجکاو همان کنجکاو است که توجه کودکان را به طور منظم به زندگی جنسی والدینشان معطوف می‌دارد: چنین کنجکاوای مادام که بعدها نیز باقی بماند کنجکاوای کودکانه است و بعدها نیز کماکان تکانه‌ای غریزی است با ریشه‌هایی که به دوران طفولیت بازمی‌گردند. اما اخباری که روءیابین در آن روز دریافت می‌کند امکان بیدار کردن چنین میلی به نگاه کردن را نمی‌دهد، بلکه فقط خشم و حسرت را بیدار می‌کند. این تکانه آرزومند در لحظه اول به اجزای اندیشگون روءیا ربطی نداشت و ما قادر بودیم که نتیجه تعبیر روءیا را در تجزیه و تحلیل‌مان دخیل کنیم بدون آن‌که شرحی از آن تکانه به دست دهیم. اما خشم فی‌نفسه نمی‌تواند چنین روءیایی را خلق کند. روءیا نمی‌تواند از این اندیشه نشأت گیرد که «ازدواج زود هنگام امری پوچ و بی‌معناست» مادام که آن اندیشه‌ها آن آرزوی قدیمی را که برای دیدن این‌که در درازمدت چه چیزی در ازدواج رخ می‌دهد بیدار کنند. این آرزو به محتوای روءیا شکل خود را — که تحقق آرزویی قدیم‌تر بوده است — می‌بخشد، آن هم با نشان دادن ازدواج به جای رفتن به تئاتر: «بله! اینک می‌توانم به تئاتر بروم و هر آنچه را که ممنوع است ببینم و تو نمی‌توانی! من ازدواج کرده‌ام و تو باید صبر کنی!» این‌گونه روءیابین موقعیت را به گونه‌ای توصیف می‌کند که انگار به عکس خود تغییر شکل یافته است، پیروزی قدیم به جای شکست اخیر نشانده می‌شود و اتفاقاً رضایت تماشا‌بارگی آن خانم با رضایت حس رقابت جوی خودپسندانه او در هم

می‌آمیزد. این رضایت سپس محتوای آشکار رویا را معین می‌کند، که در آن وضعیت عملاً چنین بود که زن در تئاتر نشسته در حالی که دوستش نمی‌تواند اجازه ورود به آنجا را بگیرد. آن بخشهایی از محتوای رویا که در پس آن اجزای اندیشگون رویای پنهان هنوز نهان مانده‌اند، به این وضعیت مبتنی بر رضایت به عنوان تعدیل جابه‌جا شده و ناهمیدنی آن تحمیل می‌شوند. تعبیر و تفسیر رویا باید تمام چیزهایی را که در خدمت بازنمون تحقق آرزویند فرو گذارد و باید اجزای اندیشگون رویای پنهان ناراحت‌کننده را از این اشارات مبهم باقی‌مانده دوباره تثبیت کند.

بررسیهای تازه‌ای را که امید دارم پیش رویتان گذاشته باشم به منظور آن است که توجه شما را به اجزای اندیشگون پنهانی جلب کنم که اکنون در معرض توجه ما هستند. خواهشمندم فراموش نکنید که در درجه نخست، اینها برای فرد رویایی ناخودآگاه‌اند و ثانیاً کاملاً عقلانی و منسجم‌اند به گونه‌ای که می‌توانند به عنوان واکنشهایی طبیعی به علل وقوع رویا فهمیده شوند. ثالثاً آنها می‌توانند معادل با هر تکانه ذهنی یا فعالیت فکری باشند. اینک چنین اندیشه‌هایی را با تأکید بیشتری از قبل به عنوان «پس‌مانده‌های روز» توصیف می‌کنم، خواه رویایی به آنها اعتراف بکند خواه نکند. اینک بین پس‌مانده‌های روز و اجزای اندیشگون رویای پنهان تمایز می‌گذارم و در سازگاری با کاربرد اولیه‌تر، هر آنچه را قبلاً در تعبیر و تفسیر رویا آموختیم، به عنوان اجزای اندیشگون رویا متصور می‌شوم، درحالی که پس‌مانده‌های روز فقط بخشی از اجزای اندیشگون رویای پنهان‌اند. پس دیدگاه ما این است که چیزی به پس‌مانده روز اضافه شده است، چیزی که بخشی از ناخودآگاه بوده است، تکانه آرزومندانه قدرتمند اما سرکوب‌شده. فقط این امر است که برساختن رویا را ممکن می‌سازد. تأثیر این تکانه آرزومندانه بر پس‌مانده روز قسمت بعدی اجزای اندیشگون رویا را می‌سازد و از آنجا که از زندگی زمان بیداری ناشی شده است لازم نیست عقلانی و قانع‌کننده به نظر آید.

من از مقایسه رابطه بین پس‌مانده‌های روز با آرزوی ناخودآگاه استفاده کردم و فقط می‌توانم آن را در اینجا تکرار کنم. در هر کاری باید سرمایه‌داری وجود داشته باشد که هزینه آنتروپرونوری را تأمین کند که ایده دارد و می‌داند آن ایده را چگونه به سرانجام برساند. در برساختن رویاها نقش سرمایه‌دار را آرزوی ناخودآگاه به تنهایی بر عهده دارد و انرژی روانی برای برساختن رویا را فراهم می‌کند. آنتروپرونور، پس‌مانده‌های روز است که تصمیم می‌گیرد چگونه این سرمایه تخصیص یابد. البته ممکن است اتفاق افتد که خود سرمایه‌دار ایده و دانش تخصصی داشته باشد، یا خود آنتروپرونور سرمایه داشته باشد. این امر وضعیت عملی را ساده می‌کند اما فهم نظری آن را دشوار می‌سازد. در اقتصاد، فردی واحد دائماً بین دو نقش سرمایه‌دار و آنتروپرونور در نوسان است و این امر وضعیتی اساسی را ایجاد می‌کند که مقایسه ما مبتنی بر آن است. در برساختن رویا همین دگرگونیها رخ می‌دهند و من شما را به حال خود می‌گذارم که در پی آن روید.

بیش از این نمی‌توانیم بیشتر رویم زیرا احتمالاً دیرزمانی است که شکی شما را آزار می‌دهد که لازم است به ندای این شک گوش سپرید. خواهید پرسید: «آیا پس‌مانده‌های روز واقعاً به همان معنا خودآگاه‌اند که آرزویی ناخودآگاه که باید به آنها ضمیمه شود تا آنها را قادر به تولید رویا کند؟» شکتان بجاست. این امر نکته چشمگیر کلّ ماجراست. آنها به یک معنا ناخودآگاه نیستند. آرزو - رویا به ناخودآگاهی متفاوت تعلق دارد، ناخودآگاهی که پیش از این آن را به عنوان چیزی بازشناخته‌ایم که در کودکی ریشه دارد و مجهز به مکانیسمهای خاصی است. شاید کاملاً بجا باشد که این دو ناخودآگاه را به نامهایی متفاوت بشناسیم، اما ترجیح می‌دهیم درنگ کنیم تا زمانی که با حیطه پدیده‌های روان‌رنجوری آشنا شویم. مردمان ناخودآگاهی واحد را به عنوان چیزی خیالی و شگفت‌انگیز می‌شناسد؛ چه خواهند گفت هنگامی که اقرار کنیم نمی‌توانیم بدون این دو ناخودآگاه تغییر و تحولی ایجاد کنیم.

اجازه دهید همین‌جا رشته کلام را قطع کنیم. بار دیگر شما فقط چیزی را شنیدید که کامل نبود. اما آیا امیدی نیست که بگویم این دانش ادامه‌ای خواهد داشت که ما یا مردمانی دیگر آن را به بار خواهند نشاند؟ و آیا ما خودمان به اندازه کافی نیاموخته‌ایم که این دانش بدیع و حیرت‌انگیز است؟

این مقاله ترجمه‌ای است از فصل چهاردهم کتاب زیر :

"Wish-fulfilment", in Introductory Lectures on Psychoanalysis, Sigmund Freud, Penguin Books, 1975